

بررسی دو داستان « ته ته چاه » و « سایه‌ای که سر نداشت، دم نداشت، تن هم نداشت » سوسن طاقدیس از منظر استعاره‌ی مفهومی جهتی

چکیده

استعاره‌ی مفهومی نخستین بار از سوی لیکاف و جانسون مطرح شد. سوسن طاقدیس از نویسندگان مطرح معاصر ادبیات کودک و نوجوان است که برای القای بسیاری از مفاهیم در داستان‌های خود از استعاره‌های مفهومی جهتی استفاده کرده است. این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی نوشته شده است به طور خاص استعاره‌های مفهومی جهتی را در دو داستان *ته ته چاه و سایه‌ای که سر نداشت، دم نداشت، تن هم نداشت* بررسی می‌کند. بر این اساس ابتدا استعاره‌های مفهومی حاوی جهت مشخص و سپس تحلیل شده است. طاقدیس بدین واسطه مفاهیم متقابل خیر و شر را که در اساطیر، فرهنگ و ادبیات عرفانی ایران دیده می‌شود از طریق استعاره‌ی مفهومی به طور غیر مستقیم به مخاطب خود القا می‌کند. وی از روش قطبی شدگی استعاره‌های مفهومی در داستان‌هایش استفاده کرده است که می‌توان عنوان « استعاره‌های مفهومی دوگانی » را برای این شیوه پیشنهاد داد.

کلیدواژه: ته ته چاه، سایه‌ای که سر نداشت، دم نداشت، تن هم نداشت، استعاره‌ی مفهومی جهتی، تقابل دوگانی جهتی، سوسن طاقدیس.

۱. مقدمه

داستان و داستان گویی یکی از بهترین شیوه‌ها برای تربیت و آموزش کودکان است. تأثیر این شیوه به خصوص در سال‌های اخیر بیشتر مورد توجه روان‌شناسان شناختی قرار گرفته است. از آنجا که انسان در تمام مراحل زندگی در پی رسیدن به معنای زندگی است، در نتیجه داستان می‌تواند انسان را در نیل به این هدف یاری کند، زیرا این هدف یک‌باره به دست نمی‌آید بلکه در طول مسیر زندگی و در طی مراحل که انسان می‌گذراند دریافت خواهد شد. اما داستان به مثابه روشی که تجربیات بسیاری را به طور فشرده در اختیار کودک قرار می‌دهد، می‌تواند بر او در درک محیط پیرامونش و همچنین تجربیات و ادراکات آینده‌اش بسیار تأثیرگذار باشد؛ زیرا « داستان وسیله‌ای است برای درک جهان و درک خویشتن، از این رو، تعجبی ندارد که ابزار اولیه و مشترک تدریس در همه‌ی جوامع انسانی است» (سلیمی، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۸).

انسان با روایت‌های گوناگونی که در زندگی با آن مواجه می‌شود، تجربه‌ی دیگران را می‌شنود یا خود در موقعیت‌های مختلفی قرار می‌گیرد، داستان‌هایی می‌خواند یا فیلم و تئاتر تماشا می‌کند، با موضوعات اخلاقی بیشتر آشنا می‌شود (شیخ رضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۹)؛ بنابراین روایت در جهت آموزش و تربیت بشر، نقشی پررنگ دارد و در ادبیات نیز، به ویژه در حوزه‌ی کودک، بسیار مورد توجه است. مزیت مهم حکایت و روایت این است که تلخی بیان مستقیم مسائل آموزشی را از بین می‌برد و برای مخاطب فضایی را ایجاد می‌کند تا خود را در جایگاه شخصیت-های روایت قرار دهد. یکی از شیوه‌های آموزشی که خالقان آثار تعلیمی و اخلاقی در ضمن حکایت‌ها همواره به آن توجه داشته‌اند، استفاده از تقابل‌های دوگانی است. تقابل‌های دوگانی، کلمات، عبارات و یا مفاهیمی است که در دو قطب مقابل یکدیگر قرار می‌گیرد و یکی از انواع آن تقابل‌های جهتی است. گاهی این تقابل‌ها در سایه‌ی استعاره‌ی جهتی به کمک نویسنده می‌آید و در خدمت بیان موضوعات تعلیمی قرار می‌گیرد و شیوه‌ی بیان مستقیم تقابل‌ها را از بین می‌برد؛ به این صورت که کودک را در موقعیتی قرار می‌دهد تا مفاهیم انتزاعی و موقعیت حوزه‌ی مبدأ

را در بافتی محسوس مانند داستان، نمایش و یا حتی بازی، به مثابه استعاره‌ی مفهومی، دریابد؛ به بیان دیگر نویسنده با ارائه مفاهیم و موقعیت‌های ملموس، مفاهیم و موقعیت‌های انتزاعی متقابل را به کودک آموزش می‌دهد و او را با قرار دادن در موقعیت بازی یا روایت، با مفاهیم مهم زندگی آشنا می‌کند؛ به این ترتیب، کودک با جهان واقعیت ارتباط برقرار می‌کند. پیازه معتقد است «بازی از تولد و به صورت تقلید آغاز می‌شود» (امین‌پور، ۱۳۸۶: ۲۸) و کودک آنچه را از محیط پیرامون خود فرا گرفته به صورت تقلیدی، در قالب بازی، بازتاب می‌دهد و بدین ترتیب مفاهیم انتزاعی را با تقلید از محیط پیرامون و با شخصی‌سازی به خوبی درک می‌کند؛ یکی از نمودهای زبانی این عمل استعاره‌ی مفهومی است. در این پژوهش ضمن معرفی استعاره‌های مفهومی داستان‌های *ته ته چاه و سایه‌ای که سر نداشت*، *دم نداشت*، *تن هم نداشت*، *ثرف ساخت* و *ریشه‌ی آن‌ها* در فرهنگ، ادبیات فارسی کهن و اساطیر ایرانی تحلیل می‌شود؛ بنابراین هدف این مقاله تحلیل ذهنیت پنهان سوسن طاقدیس در داستان‌های مذکور و همچنین شیوه‌ی او در به کارگیری استعاره‌های مفهومی در این داستان‌ها است. به نظر می‌رسد سوسن طاقدیس در این دو داستان، مطابق یکی از الگوهای کهن فرهنگ و ادبیات فارسی، مفاهیم مورد نظر خود را به کمک بیان استعاره‌ی و تقابلی تولید کرده است؛ به همین جهت رویکردی که در تبیین دو داستان *ته ته چاه و سایه‌ای که سر نداشت*، *دم نداشت*، *تن هم نداشت* به کار گرفته شده است مبتنی بر استعاره‌ی مفهومی و تقابل‌های دوگانی جهت‌ی است.

۲. پیشنهادی تحقیق

پیش از این در پژوهش‌های مختلفی ادبیات کودک از منظر استعاره‌ی مفهومی بررسی شده است. برای مثال صلاحی و نبی‌زاده اردبیلی (۱۳۹۹: ۲-۹) در پی بررسی استعاره‌های مفهومی‌ای هستند که با تکیه بر حس چشایی در اشعار کودکان خلق شده است. همچنین بسامد استعاره‌های مفهومی مربوط به حس چشایی انسان، حوزه‌ی مبدأ آن‌ها و تأثیر و کاربرد این استعاره‌ها را در انتقال مفاهیم انتزاعی بررسی کرده‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که استعاره‌ها با محسوس‌ترین مدرکات و مزه‌های محبوب کودکان مفهوم‌سازی شده‌اند و با دیدگاه کودکان نسبت به جهان مطابقت دارد. هم‌چنین سجودی و قنبری (۱۳۹۱: ۱۳۵-۱۳۶) مفهوم زمان را با تکیه بر استعاره‌ی مفهومی زمان و چگونگی درک آن در ذهن کودک تحلیل کرده‌اند. آن‌ها نتیجه گرفته‌اند که کودکان

فارسی زبان، در گروه‌های سنی الف، ب و ج مفهوم زمان را به واسطه‌ی حرکت در مکان درک می‌کنند. گذشته از این برای درک نگاشت‌های این حوزه از عناصر موجود در هستی مانند ماه، خورشید استفاده می‌کنند. ظاهری عبده‌وند نیز (۱۴۰۰: ۲۰۷-۲۰۹) به مقوله‌ی «تشخیص» که نوعی از استعاره‌ی هستی‌شناختی است، می‌پردازد؛ در این مقاله، عناصر طبیعت که در داستان‌های کودک به صورت استعاره‌ی نمود یافته است، بررسی شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد شاعران از میان عناصر طبیعت به گل‌ها، درختان و گیاهان بسیار توجه داشته‌اند و از میان ویژگی‌های انسانی نیز کنش‌ها و رفتارهای او را به عناصر طبیعت نسبت داده‌اند که در سایه‌ی این موضوع استعاره‌ی «طبیعت به مثابه انسان» شکل گرفته است. کربلایی صادق و ربیع پور (۱۴۰۱: ۴۹۷-۴۹۸) احساسات ترس و شادی را در هشت رمان ایرانی و اسپانیایی تحلیل کرده‌اند. بعد از آن استعاره‌های مفهومی این دو حوزه‌ی مقصد را استخراج کرده و تأثیر متغیرهایی مانند جنسیت نویسنده و فرهنگ جامعه را در کمیت و کیفیت بازتاب این استعاره‌ها در داستان‌های منتخبشان بررسی کرده‌اند. بر اساس یافته‌های آنان تعداد استعاره‌های مفهومی مربوط به شادی در آثار نویسندگان زن بیشتر از نویسندگان مرد است و نویسندگان زن در استفاده از حوزه‌ی مبداء رنگ برای حوزه‌ی مقصد ترس نسبت به نویسندگان مرد توجه بیشتری داشتند که این بیانگر اهمیت جنسیت نویسندگان در این مورد است. اسکویی، داداشی و صحابی (۱۳۹۹: ۴۵-۴۷) نیز به این موضوع پرداخته‌اند که صمد بهرنگی هنگام ترسیم دنیای فانتزی، چگونه ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های عدالت‌خواهانه‌ی خود را در قالب استعاره‌های مفهومی، برای کودک و نوجوان ترسیم می‌کند و اینکه اساساً اندیشه‌های او باعث به وجود آمدن چه استعاره‌های مفهومی در آثارش شده است. حاصل این پژوهش این است که استعاره‌های مفهومی در داستان‌های صمد بهرنگی «جمع‌گرایی و تناسب با شرایط و اعتقاد وی» را نشان می‌دهد. میزان استعاره‌های ساختاری در داستان‌های او نسبت به سایر انواع استعاره‌های مفهومی بیشتر است و تعداد استعاره‌های جهت‌ی در این داستان‌های واقعی و فانتزی او دارای بسامدی یکسان است.

تاکنون در هیچ اثری درباره‌ی اهمیت استعاره‌های جهت‌ی و تقابل‌های جهت‌ی در تفسیر ادبیات داستانی کودک بحث نشده است. در مقاله‌ی حاضر، نگارندگان مفاهیم استعاره‌ی موجود در تقابل‌های دوگانی داستان‌های برگزیده‌ی سوسن طاق‌دیس را، با توجه به تعدد آن مفاهیم و تقابل‌ها در

داستان‌های ته ته چاه و سایه‌ای که سر نداشت، دم نداشت، تن هم نداشت، بررسی کرده‌اند و ضمن معرفی آن‌ها به بسط تفسیر هر یک از تقابل‌ها برپایه‌ی نظریه‌ی «استعاره‌ی مفهومی» پرداخته‌اند تا علاوه بر دست یافتن به رویکرد نویسنده در استفاده از استعاره‌های مفهومی و ریشه‌ی آن‌ها، ساختار داستان‌های او را در به کارگیری این مبحث تحلیل کنند.

۳. پرسش‌های پژوهش

۱. با تکیه بر نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی، طاق‌دیس چگونه توانسته است مفاهیم انتزاعی و تقابل را برای مخاطبان کودک خود به شکل ملموس ارائه کند؟

۳. چگونه استعاره‌های مفهومی که طاق‌دیس در داستان‌های خود به کار برده است با فرهنگ و ادبیات کهن ایرانی پیوند می‌یابد؟

۴. چارچوب نظری

استعاره‌ی مفهومی^۱ یکی از مباحث اصلی *زبان‌شناسی شناختی*^۲ است که با مطرح شدن آن، دیدگاه کلاسیک نسبت به استعاره کم‌رنگ‌تر از قبل شد؛ البته این نظریه هم مانند نظریات دیگر نقد و بررسی شده است که برخی از این انتقادات نیز در جهت کامل شدن آن بود. تکیه‌ی نظریات کلاسیک، عموماً بر ادبی دانستن استعاره و محدود کردن آن به کاربرد زبانی بود؛ برای این اساس بررسی استعاره به حوزه‌ی بلاغت واگذار شده بود. پس از آن در سال ۱۹۸۰، با انتشار کتاب *استعاره، چیزی که با آن زندگی می‌کنیم*، نگرش جدیدی نسبت به مفهوم استعاره پدید آمد. طرح این نگرش جدید، در کنار کاربرد صرفاً ادبی استعاره، کارکرد جامع‌تری که به طور عام مربوط به حوزه‌ی زبان می‌شد نیز پدید آورد و به این ترتیب این شیوه تنها برای آرایش کلام ادبی به کار نمی‌رفت بلکه در ادبیات، برای دریافت بینش نویسنده یا شاعر و ذهنیت پنهان او کاربرد داشت.

لیکاف زبان‌شناس و جانسون فیلسوف، با طرح این دیدگاه جدید استعاره را تنها منحصر به واژه و خلاقیت ادبی نمی‌دانستند بلکه معتقد بودند گویشوران یک زبان، به طور روزمره از این کارکرد

1 Conceptual metaphor

2 Cognitive linguistics